

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بهرام رحمانی
۳۰ نومبر ۲۰۱۶

فیدل کاسترو، از بیش از ۶۰۰ سوء قصد جان سالم به در برده و از این جهت رکورددار جهان است!

فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا درگذشت. رائول کاسترو، رئیس‌جمهوری کوبا بامداد شنبه ۲۶ نومبر ۲۰۱۶ به وقت اروپا، در تلویزیون دولتی اعلام کرد که برادرش فیدل کاسترو، رئیس‌جمهوری پیشین و رهبر انقلاب این کشور در سن ۹۰ سالگی جان سپرده است. همچنین رئیس‌جمهوری کوبا بعدتر اعلام کرد که مراسم سوزاندن جسد فیدل کاسترو شنبه انجام می‌شود.

کاسترو از سال ۲۰۰۶، از یک بیماری روده‌ای رنج می‌برد و از آن پس هرگز سلامتی‌اش را باز نیافت. وی به‌دلیل این بیماری قدرت را به برادرش رائول واگذار کرده بود.



فیدل کاسترو سال ۱۹۵۹، پس از پیروزی انقلاب کوبا، قدرت را به‌دست گرفت و ۴۹ سال رهبری این کشور را برعهده داشت. ارنستو چه‌گوارا، انقلابی مشهور امریکای لاتین نیز در کنار او در انقلاب کوبا دست به قیام مسلحانه زد و سپس به‌شکلی موقت سمت وزارت را نیز در دولت چپ‌گرای کاسترو برعهده داشت. کاسترو بارها از تلاش‌های آژانس اطلاعات مرکزی ایالات متحده (سیا) برای ترور او جان سالم به‌در برد و منابع کوبانی این عدد را چندصدبار عنوان کرده‌اند. امریکا در سال ۱۹۶۱، برای سرنگونی دولت او به خلیج خوک‌ها در

کوبا حمله کرد اما ناموفق ماند. سیا در عملیات «خلیج خوک‌ها» از مخالفان کوبائی کاسترو برای حمله به این کشور استفاده کرد.

کاسترو در جنگ سرد، به‌شخصیتی مهم علیه امریکا بدل شد. به‌خصوص طرح استقرار پایگاه موشکی شوروی در این کشور در سال ۱۹۶۲ به‌تنش ۱۳ روزه با امریکا انجامید که جهان هرگز تا آن حد به جنگ اتمی تمام‌عیار نزدیک نشده بود. پس از آن کوبا دهه‌ها است که با تحریم امریکا روبه‌روست.

در واقع فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا که در دوران مسؤولیت خود ۱۰ رئیس‌جمهور امریکا را به‌چالش کشید در سن ۹۰ سالگی درگذشت.

تنها سال گذشته میلادی بود که امریکا و کوبا روابط خود را رسماً از سر گرفتند. حتی باراک اوباما، رئیس‌جمهوری امریکا پیش از این در سال جاری به کوبا سفر کرد.

اگرچه کاسترو به دلیل سیستم تک‌حزبی سیاسی در این کشور و محدودیت‌های آزادی بیان بارها تحت انتقاد قرار گرفت، اما انقلاب کوبا و نوشته‌ها و سخنرانی‌های او در زمان حکومتش تأثیر بسیاری بر برخی گروه‌ها و سازمان‌های چپ داشت. او رابطه نزدیکی با برخی نویسندگان و روشنفکران چپ امریکای لاتین داشت.

کاسترو، در آخرین سال‌های عمرش دیگر مقامی در قدرت نداشت و به‌نوشتن ستون در روزنامه‌ها مشغول بود و به‌دیدارهای رسمی با سران دیگر کشورها ادامه می‌داد. با این حال، هنوز او را «فرمانده کل انقلاب کوبا» خطاب می‌کردند.

کاسترو، بیش از ۶۰۰ سوء قصد جان سالم به در برده و از این جهت رکورددار جهان است. با این وجود، فیدل کاسترو پنجاه سال کوبا را رهبری کرد و در جهان سیاست کمتر کسی موفق شده است تا این همه سال بر مسند حکومت تکیه زند.

بنابراین، فیدل شاید جزو نادرترین شخصیت‌های انقلابی چپ جهان است که سرانجام عاقبت به‌خیر شد؛ یعنی زنده ماند و با مرگ طبیعی فوت کرد.

ارنستو جزو هشتادو مردی بود که در سال ۱۹۵۶ میلادی با فیدل کاسترو به کوبا رفتند و فقط ۱۲ نفر آن‌ها موفق به بازگشت شدند. از آن پس آن‌ها جنگ چریکی علیه حکومت دیکتاتوری فولخنسیو باتیستا حکومت دست‌نشانده امریکا در کوبا را آغاز کردند.



فیدل کاسترو ۱۳ اگست سال ۱۹۲۶ در شهر بیران، واقع در استان اورینته کوبا به دنیا آمد. خانواده او از زمینداران مرفه بودند. او بعد از گذراندن دوره ابتدائی در روستا به مدرسه‌ای خصوصی واقع در شهر سانتیاگو د کوبا و بعد هاوانا رفت و سپس از دانشکده حقوق دانشگاه هاوانا فارغ التحصیل شد.

در سال ۱۹۴۷ و در زمان دانشجویی به یک فعال سیاسی تبدیل شد و در اقدام سیاسی تبعیدشدگان دومینیکن برای سرنگونی دیکتاتور دومینیکن به نام «رافائل تروخیلو» شرکت فعال داشت و سال بعد در شورش‌های مناطق و حومه شهر بوگوتا در کلمبا شرکت کرد.

در سال ۱۹۵۱، فیدل به عضویت حزب اصلاح طلب ارتدوکس درآمد و از طرف حزب خود وارد انتخابات برای حضور در مجلس عوام شد.

کاسترو در دانشگاه هاوانا در رشته حقوق به تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۵۳ او در اولین قیام نافرجام علیه باتیستا شرکت کرد. پس از این قیام او زندانی و سپس به مکزیک تبعید شد. در سال ۱۹۵۶ کاسترو به کوبا بازگشت و مجددا رهبری انقلاب علیه باتیستا را در دست گرفت. او سپس برای تقویت موقعیت خویش به نیروهای چریکی تحت فرماندهی ارنستو چهگوارا پیوست. او سرانجام با پشتیبانی این نیروهای چریکی توانست حکومت استبدادی فلورنسیو باتیستا را در سال ۱۹۵۹ سرنگون کند.

در واقع کاسترو از بدو تحصیل حقوق در دانشگاه هاوانا یک دانشجوی نمونه بود. وی به یک سازمان سیاسی پیوست؛ عضو لژین کارائیب شد که می‌خواستند بروند و دیکتاتور معروف دومینیکن را سرنگون کنند. اما خودشان از قایق سرنگون گردیده، با ذکر نام‌شان به عنوان «تحت تعقیب» در رادیو و روزنامه‌ها معروف شدند؛ به عنوان نماینده فدراسیون دانشجویان کوبا به بوگوتا سفر کرد و ...



وی سخنران ماهری بود شاید به همین دلیل، می‌گویند کاسترو، محبوبیت و موفقیتش را مدیون سخنرانی‌هایش است. وقتی حمله او و ۵۰ دانشجوی دیگر در ۲۶ جولای ۱۹۵۳ به سر بازخانه مونکادا در بندر سانتیاگو، با شکست صدرصدی مواجه شد، همه دانشجویان دستگیر و بلافاصله تیرباران شدند. فقط فیدل توانست فرار کند و چهار روز در نزارها قایم شود. طبیعتا آخرش پیدایش کردند و بردندش دادگاه. او صحنه محاکمه‌اش را به یک سخنرانی پرشور علیه باتیستا تبدیل کرد، یک سخنرانی ۴ ساعت و نیمه که ترجیح بندش این بود: «تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد». در حالی که طرف کاسترو، یعنی ژنرال باتیستا، بالای لیست تاپ تن دیکتاتورهای تاریخ امریکای لاتین بود.

باتیستا، یک گروهیان ساده تندنویس ارتش که یک‌شبه سرهنگ شده بود. در دهه ۳۰، او که فرمانده کل ارتش بود، دوستانش را به کودتا وامی‌داشت تا خودش بتواند در انتخابات سال ۱۹۴۰ برنده شود. چیزی که درباره او جای سؤال

دارد، این است که آئین‌نامه انتخابات مصوب ۱۹۴۴ را با آن‌که به‌زینش بود به‌راحتی پذیرفت و پس از پایان دوره‌اش به فلوریدا رفت اما در قسمت بعدی سریال، یعنی در مارس ۱۹۵۲ با یک کودتای نظامی برگشت و گانگسترهای امریکائی را که در دوره اقامت در امریکا رقیقش شده بودند با خودش به کوبا آورد. همین‌طور یک گروه شکنجه‌گر حرفه‌ای را. درباره او گفته‌اند مردی بود کوتاه قد، چهارشانه، با بینی پهن و خنده رو که به‌درد کار دیگری جز دیکتاتوری نمی‌آمد.

روش کار باتیستا خیلی صریح و روشن بود: با رشوه می‌توانستی به‌همه جا برسی. مثلاً نرخ راه‌اندازی کازینو، ۲۵ هزار دالر حق ریاست جمهوری بود. با همین داروغه ناتینگهام بازی‌ها، باتیستا توانسته بود هاوانا را به‌طور کامل توسعه بدهد، منتها از آن طرف، سال ۱۹۵۷، هاوانا ۲۷۰ خانه فساد رسمی و هزار «بار» داشت و پایتخت قمار و فحشای امریکا به‌حساب می‌آمد.

کاسترو، بعد از زندان به مکزیک رفت و آن‌جا ۱۸ ماه زمان کافی بود تا دست به‌سازمان‌دهی یک سازمان انقلابی بزند. پیوستن «چه‌گوارا» به تیم کاسترو، در همین مکزیک اتفاق افتاد. تیم کاسترو دوباره به‌پادگان مونکادا حمله کرد اما باز هم شکست خوردند. چریک‌ها وقت پیاده شدن از کشتی ۸۲ نفر بودند اما وقتی مثل سه سال قبل مجبور شدند در نیزارها قایم شوند، ۱۵ نفر بیشتر نبودند و حتی مجبور شدند چه‌گوارا را در یک دهکده بگذارند و بروند. کاسترو اما این نیرو را دوباره جمع کرد. آن‌ها یک سلسله تعقیب و گریز ماهرانه راه انداختند که سوژه خوبی برای مطبوعات امریکائی بود. یک روزنامه‌نگار امریکائی که در بهار ۱۹۵۸ توانست به اردوگاه شورشیان راه پیدا کند، آن‌ها را با دقتی مثال‌زدنی، این‌طور توصیف کرد: «چریک‌های ریشوئی که آواز می‌خوانند و جلو می‌روند».

باتیستا، در می ۱۹۵۸، دو لشکر را به‌کوه‌های سیراماستره اعزام کرد تا جلوی پیشروی نیروهای چه‌گوارا و کاسترو را بگیرند. عملیات ارتش با شکست مواجه شد و این بار کاسترو بود که حمله متقابل کرد. صبح ۴ ژانویه چه‌گوارا با نیروهای همراهش وارد هاوانا شد و پشت سر او، در ۸ ژانویه ۱۹۵۹، کاسترو که راه‌پیمائی پیروزمندانه‌ای را از سانتیاگو تا هاوانا انجام داده بود رسید.

وی سرانجام در ۱۹۵۹ توانست نظام فالگنسیو باتیستا را شکست دهد و حکومت در کوبا را در دست گیرد. وی علاوه بر رهبری انقلاب کوبا، از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۶ به‌عنوان نخست‌وزیر کوبا و سپس به‌عنوان رئیس‌جمهور این کشور از سال ۱۹۷۶ تا ۲۰۰۸ مشغول فعالیت بود.

حزب کمونیست کوبا، از سال ۱۹۶۵ تا سال ۲۰۱۱ تحت رهبری وی اداره می‌شد. بر اساس قانون اساسی مصوب سال ۱۹۷۶ میلادی دبیرکل حزب، رهبری حکومت را در دست دارد. کاسترو یکی از نمادهای انقلاب سوسیالیستی در امریکای لاتین به‌شمار می‌رفت. کاسترو همچنین دو دوره دبیر کل جنبش عدم‌تعهد بود.



نخست امریکائی‌ها فوراً دولت جدید انقلابی را به رسمیت شناختند. کاسترو هم سه ماه پس از انقلاب به سفر غیررسمی ۱۲ روزه‌ای به آمریکا رفت و غیر از دیدار با نیکسون در کاخ سفید، در هتل ارزان قیمتی در هارلم با مالکوم ایکس، جمال عبدالناصر و جواهر لعل نهرو دیدار کرد.

امریکائی‌ها، به زودی فهمیدند درباره کاسترو مرتکب اشتباه هولناکی شده‌اند: کاسترو دست به اصلاحات اراضی زد. آیزنهاور واردت شکر کوبا را کاهش داد. کوبا ۸۵۰ میلیون دالر دارائی آمریکا را ملی اعلام کرد. آمریکا نفت کوبا را قطع کرد. کوبا از شوروی نفت خرید. صنایع پتروشیمی کوبا که امریکائی بودند گفتند ما با این نفت‌ها نمی‌توانیم کار کنیم. کاسترو آن‌ها را هم ملی کرد. آمریکا مزارع کوبا را با سلاح‌های بیولوژیک بمباران کرد. کوبا رسماً اعلام کرد ما کمونیست هستیم. آمریکا ۱۴۰۰ فراری کوبائی را برای حمله در خلیج خوک‌ها پیاده کرد که البته قضیه در نطفه خفه شد. کوبا هم پذیرای موشک‌های هسته‌ای شوروی شد. سرانجام آمریکا که سرسختی کاسترو را دید و موشک‌های هسته‌ای شوروی هم در ۹۰ مایلی خاک خودش مستقر شدند، اجباراً عقب‌نشینی کرد و علناً قول داد که در ازای برچیده شدن این موشک‌ها دیگر کاری به کار کوبا نداشته باشد.

فیدل کاسترو، پس از به دست گرفتن حکومت در کوبا مخالفت با سیاست‌های آمریکا در کوبا و امریکای جنوبی را سرلوحه سیاست‌های خود قرار داد.

امریکا که منافع خود را در کوبا در خطر می‌دید، تلاش کرد وی را با انجام توطئه‌هایی حمایت شده از سوی سازمان سیا (سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا)، به قتل برساند، دولت‌مردان و اشنگنن حتی با حمایت از چریک‌های ضد انقلاب کوبا، در سال ۱۹۶۱ به فرمان «جان اف کندی» رئیس‌جمهوری وقت آمریکا حمله‌ای به خلیج خوک‌ها در کوبا انجام دادند که در این حمله نیروهای وفادار به فیدل کاسترو، چریک‌های ضد انقلاب کوبائی را شکست دادند.

در زمان زمامداری کندی بر کاخ سفید، همچنین بحران استقرار موشک‌های شوروی در کوبا پیش آمد، که آن بحران از طریق دیپلماتیک و با خروج موشک‌های شوروی از کوبا به‌طور مسالمت‌آمیز به پایان رسید. در حالی که احتمال آن نیز می‌رفت که بر سر استقرار موشک‌های شوروی در کوبا جنگی عالم‌گیر میان دو قدرت بزرگ آن زمان در گیرد.

در ۱۹۵۹، به دنبال پیروزی نیروهای چپ و سوسیالیست به رهبری فیدل کاسترو در کوبا، آمریکا در نزدیکی مرزهای خود با یک خطر جدی روبه‌رو شد به‌ویژه آن‌که فیدل جوان علاقه زیادی به نزدیک شدن به اتحاد جماهیر شوروی داشت. این وضعیت برای ایالات متحده قابل تحمل نبود بنابراین در اواخر سال ۱۹۶۰، دولت کندی تصمیم گرفت با کمک نیروهای طرفدار رهبر قبلی کوبا (باتیستا) و عوامل CIA حمله‌ای به سواحل کوبا را ترتیب دهد.

این نیروها حدود ۶ ماه در گواتمالا آموزش جنگ‌های چریکی دیده و به تدریج آماده اجرای یک جنگ کلاسیک شدند و در حالی که در ۱۱ اپریل ۱۹۶۱، بالغ بر ۵ هزار نفر می‌شدند به همراه ۷ کشتی کوچک از گواتمالا و لوئیزیانای آمریکا عازم «خلیج خوک‌ها» در کوبا شدند.

بلافاصله ۸ هواپیمای بزرگ بی-۲۶ آمریکایی نیز با خدمه کوبایی (مخالفان فیدل کاسترو) از نیکاراگوئه به پرواز درآمد و ۳ فرودگاه اصلی کوبا را بمباران کردند.

با وجود آن‌که کاسترو اصلاً انتظار چنین حرکت برنامه‌ریزی شده‌ای را نداشت (او در این زمان تمام تلاش خود را وقف ایجاد واحدهای آموزشی و اعزام آن به مناطق فقیر کوبا کرده بود). اما موفق شد نیروهای انقلابی خود را سریع بسیج کند و به سرعت خود را به منطقه مورد تهاجم برساند. از طرف دیگر بمباران هوایی بی-۲۶ها هیچ اثری به قدرت ناوگان هوایی کوبا نگذاشت.

روز ۱۲ اپریل به بعد مهاجمان با مقاومت‌های سازمان‌یافته انقلابیون در محورهای اصلی مواجه شدند و آن‌ها که برای يك مبارزه سهل و آسان خود را آماده کرده بودند دریافتند که انقلابیون اگرچه از يك ارتش منظم بی‌بهره‌اند اما می‌توانند از پس ۵ هزار نیروی مزدور برآیند.

شدت نبرد در روزهای بعد افزایش یافت اما مهاجمان نتوانستند از ساحل خلیج خوك‌ها جلوتر بروند چرا که ورود ۶ هواپیمای قدیمی دولت کوبا که به‌رحمت راه‌اندازی شده بودند مانع پیشروی نیروهای موتوریزه و تانک مزدوران شد. در روز ۱۷ اپریل، هواپیماهای آمریکایی (تحت فرمان خلبانان مزدور) آخرین تلاش را برای پاکسازی نیروهای بر سر راه ارتش به اصطلاح آزادی‌بخش (ضد دولت کاسترو) کرد اما نتیجه این امر سقوط چند فروند این هواپیماها بود و بالعکس انقلابیون با حمله متقابل مهاجمان را به‌دریا ریختند. در آخرین ساعات جنگ روسای «سیا» و ستاد ارتش آمریکا از کندی خواستند تا اجازه دهد تا رزمنده‌های آمریکایی با آتشباری، انقلابیون را عقب برانند تا مهاجمان فرصت عقب‌نشینی بیابند اما کندی «عاقلان» با این اقدام مخالفت کرد. چرا که باخبر شد که خروشچف علنا اعلام کرده، با هر اقدام مستقیم نظامی آمریکا علیه کوبا مخالف است.

جنگ خلیج خوك‌ها در ۱۷ اپریل، به پایان رسید در حالی که ۳۰۰ کشته و ۱۱۱۳ اسیر برای مهاجمان در برداشت. جنگ خلیج خوك‌ها، جنگی کوتاه و کوچک محسوب می‌شود اما بی‌تردید اثر سیاسی آن بسیار زیاد بود. هنوز پس از نیم قرن از آن تاریخ کوبا در «زیربینی» ایالات متحده به رهبری فیدل کاسترو ماهیت ضد آمریکایی خود را حفظ کرده و آماده است تا هر تهاجمی را پاسخ دهد.



کوبا در زمان خود يك «سمبول» بود و اگر آمریکا می‌توانست در نبرد خلیج خوك‌ها کاسترو را سرنگون کند بعدها با جنبش‌های چپ و سوسیالیستی در نیکاراگوئه، شیلی و السالوادور مواجه نمی‌شد. کوبا در تمام سال‌های جنگ سرد استخوانی در گلولی آمریکا بود. این کشور در ۱۹۶۲، در پی بحران راکتی کوبا (استقرار موشک‌های روس در خاک این کشور که منجر به واکنش سریع کندی شد و جهان را به‌آستانه يك جنگ برد) نشان داد که آماده است تا هر جا که طرف روس مایل باشد جلو برود.

کوبا بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۹ به ۱۵ کشور جهان نیرو فرستاد تا مانع پیروزی دولت‌های راست‌گرا و یا کودتاچیان شود.

شکست عملیات خلیج خوك‌ها اثر بدی برای دولت کندی داشت اگر چه کندی با قبول شکست جمله معروفی گفت: «پیروزی صد پدر دارد اما شکست یتیم است من مسئولیت اقدامات دولت را بر عهده می‌گیرم».

در رفاقت پایدار فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا با گابوی ادبیات داستانی جهان، تاریخ امریکای لاتین رنگی از افسانه و جادو به خود می‌گیرد. انخل استبان و استفانی پانیچلی، دو زبان‌شناس و استاد دانشگاه گراناتا در کتابی با عنوان «فیدل و گابو» طرحی از رفاقت پایدار بین رهبر یک انقلاب و شاخص‌ترین چهره ادبیات امریکای لاتین در جهان را به دست می‌دهند.

در آثاری مانند «کسی بهسرها نام نمی‌نویسد» (به ترجمه احمد گلشیری)، «پائیز پدرسالار» (به ترجمه اسدالله امرائی) و «ژنرال در هزارتوی خود» (به ترجمه هوشنگ اسدی)، تأثیر دوستی مارکز با کاسترو را می‌توان مشاهده کرد. رفاقت آن‌ها از اندک دوستی‌های پایدار بین یک نویسنده و یک رهبر سیاسی است. منتقدان مارکز و مخالفان کاسترو بارها این مدعا را در میان آورده‌اند که مارکز با تکیه بر دوستی‌اش با رهبر فقید انقلاب کوبا به قدرت سیاسی نزدیک می‌شد بدون آن‌که ناگزیر باشد در قدرت مشارکت داشته باشد.



فیدل کاسترو و گابریل گارسیا مارکز

سابقه دوستی مارکز با کاسترو به اپریل ۱۹۵۸، هشت ماه پیش از سقوط حکومت دست‌نشانده باتیستا برمی‌گردد. مارکز جوان که در آن سال‌ها روزنامه‌نگار بود، مجموعه گزارش‌هایی درباره رهبر انقلاب کوبا منتشر کرد با عنوان «برادرم فیدل». مارکز بیش از همه تحت تأثیر «اراده آهنین» کاسترو قرار گرفته است.

بهزودی اما در کمتر از دو دهه بعد از پیروزی انقلاب کوبا، بین روشنفکران چپ در اروپا و طرفداران کاسترو جدائی و اختلاف ژرفی به‌وجود آمد.

حلقه‌ای از نویسندگان چپ، نویسندگانی مانند ژان پل سارتر، ایتالو کالوینو، خولیو کورتاسار و ماریو بارگاس یوسا در نامه سرگشاده‌ای به فیدل کاسترو به زندانی شدن ابرتو پادیلا، شاعر کوبائی اعتراض کردند. مارکز از امضای این نامه خودداری کرد.

پس از آن‌که کاسترو در یکی از سخنرانی‌هایش نویسندگان نامه سرگشاده را محکوم کرد، یوسا نامه دیگری، تندتر از نامه پیشین نوشت. این بار خولیو کورتاسار هم از امضای این نامه امتناع کرد. چنین بود که ۷ مه ۱۹۷۴، بین سرشناس‌ترین نویسندگان امریکای لاتین که در حلقه ادبی پاریس زیر یک سقف گرد آمده بودند برای همیشه جدائی و اختلاف افتاد. اختلاف چنان پایدار بود که در سال ۲۰۰۳ یوسا در نمایشگاه کتاب بوگوتا، مارکز را دلقک درباری رهبر انقلاب کوبا نامید.

مارکز در یکی از مصاحبه‌هایش گفته است: «من از کسانی هستم که با دوستانشان در یک قبر دفن می‌شوند. کاسترو هم از کسانی‌ست که من دوست‌شان می‌دارم».

مارکز بارها به‌تأکید گفته بود که با کاسترو نه فقط درباره سیاست که درباره زندگی و ادبیات و هنر و خوراک‌های خوشمزه صحبت می‌کند.

سیمون رید هنری، زندگی این انقلابی را از کودکی تا سال اندوهناک ۱۹۶۷ که چه گوارا ای جوان در جنگل‌های بولیوی کشته شد، دنبال کرده است. در شب تابستانی در سال ۱۹۵۵، فیدل کاسترو و چه گوارا برای اولین بار در مکزیکو سیتی دیدار داشتند. از همان آغاز پیوند مستحکم دوستی بین این دو جوانه زد و هنگامی که فیدل کاسترو مخفیانه از تبعید به کوبا بازگشت، چه گوارا او را همراهی می‌کرد.

از پایگاه چریکی سیرا مسترا جنگ کماندوئی توسط چه طراحی شد و تا پیروزی بر دیکتاتور باتیستا در سال ۱۹۵۹ رفاقت و دوستی این دو رهبر انقلابی در میدان‌های سیاسی به‌آزمون گذاشته شد. اما عاقبت چه گوارا بعد از پیروزی انقلابیون کوبا، مأموریت انقلابی حرفه‌ایش، در ابتدا از آفریقا و سپس بولیوی پیگیری کرد.

چه گوارا، قبل از این‌که به اقدامات انقلابی دست بزند، در ۱۹۵۲ همراه دوستش آلبرتو گرانادو سراسر امریکای لاتین را گشت زده بود و همچنین کتابی بسیار شناخته شده - که فلم آن نیز ساخته شده است - به‌نام «خاطرات موتور سیکلت» در بیان خاطرات این سفر نگاشته است.



دادستان: در السالوادور چه می‌کردی؟
چه‌گوارا: بدنم را برنزه می‌کردم
دادستان: پس چرا ساختمان را منهدم کردی؟
چه‌گوارا: جلوی آفتابم را گرفته بود "چه‌گوارا"

«ارنستو» بزرگترین فرزند خانواده بود. در سال ۱۹۵۳، از دانشکده پزشکی فارغ‌التحصیل شد و سپس سفر به‌دیگر کشورهای آمریکائی را آغاز کرد، سفری که نقطه‌ء عطفی در زندگی او بود. در سال ۱۹۵۴، زمانی که در «گواتمالا» بود با پشتیبانی از حکومت «جاکوب آربنز» که منتخب مردم بود قدم به‌عرصه مبارزات سیاسی گذاشت. آربنز در نتیجه توطئه و در مداخلات تجاوزکارانه سازمان سیا سرنگون شد و «چه» به مکزیك گریخت. اندکی بعد به فیدل کاسترو و دیگر انقلابیونی پیوست که با جنبش ۲۶ ژوئیه در پی بر اندازی دیکتاتوری «فولژ نیسو باتیستا» در کوبا بودند. «گوارا» در دسامبر ۱۹۵۶، از جمله مبارزانی بود که به‌منظور آغاز مبارزه چریکی از عرشه کشتی کوچک «گرانما» قدم به‌خاک کوبا گذاشتند. او که در اصل پزشک گروه بود همچون یک فرمانده نظامی شورشی ظاهر شد. در پی سقوط «باتیستا» در دسامبر ۱۹۵۶، چه‌گوارا یکی از رهبران حکومت تازه کارگران و دهقانان شد و پست‌های دولتی متعددی چون ریاست بانک مرکزی کوبا و وزارت صنایع به او واگذار شد. چه‌گوارا بارها به‌نمابندگی از کوبا در مجامع مختلف چون سازمان ملل متحد شرکت کرد. وی در مقام یکی از رهبران جنبش ۲۶ ژوئیه به‌برگزاری گردهمایی‌های

سازمان‌های سیاسی - که سرانجام در ۱۹۶۵ به‌بنیان‌گذاری حزب کمونیست کوبا انجامید - یاری رساند. گوارا در اوایل ۱۹۶۵، از همه مسؤولیت‌ها و پست‌های دولتی کناره‌گیری کرد و به‌منظور کمک به‌پیش‌برد مبارزات انقلابی و ضدسرمایه‌داری در دیگر کشورها، کوبا را ترک کرد و همراه با داوطلبانی که بعدها در «بولیوی» به او پیوستند، نخست به کنگو «زئیر» رفت و در جنبش ضد امپریالیستی آن کشور به رهبری «پاتریس لومومبا» شرکت جست. از نوامبر ۱۹۶۶ تا اکتبر ۱۹۶۷ جنبش چریکی بولیوی را بر ضد دیکتاتوری نظامی آن کشور رهبری کرد. در هفتم اکتبر ۱۹۶۷، در عملیات رزمی ساخته سازمان سیا به‌دست نظامیان بولیوی زخمی و دستگیر و روز بعد از آن تیرباران شد. در بامداد ۸ اکتبر ۱۹۶۷، در نزدیکی لایبگه را (دهکده کوچکی در بولیوی و در نزدیکی کوه‌های آند)، چه‌گوارا به‌همراه چندتن دیگر از سازمان چریکی به‌محاصره ارتش بولیوی - که به‌وسیله مأموران سیا و افسران امریکائی همراهی می‌شد- درآمدند و دستگیر شدند. چند روز بعد چه توسط سربازان بولیویائی تران پس از شکنجه اعدام گردید. چه گوارا به‌قاتل خود گفته بود:

«می‌دانم تو برای کشتن من آمده‌ای. مرا بکش. تو یک مرد را می‌کشی.»

جلاد از شنیدن این جمله خجالت می‌کشد و شروع به تیراندازی با یک مسلسل نیمه‌خودکار می‌کند. ابتدا ساق پای چه را هدف قرار می‌دهد و سپس دستان او را. در این هنگام چه بر روی زمین می‌افتد و دست خود را گاز می‌گیرد (شاید برای جلوگیری از گریه). در نهایت جلاد تیری به‌گردن و سینه چه می‌زند. به جلاد توصیه شده بود که به‌سر وی شلیک نکند تا چنین به‌نظر آید که او در درگیری کشته شده است بقایای جسد چه گوارا در ۱۹۹۷ میلادی پیدا شد و به کوبا انتقال یافت.

در هر صورت فیدل کاسترو یکی از معروف‌ترین چهره‌های سیاسی قرن بیستم بود که با چه گوارا در انقلاب کوبا مبارزه سختی را به‌سرانجام رسانده بودند، اما پس از پیروزی، چه گوارا ادامه مبارزه را در گوشه‌های دیگر از امریکای لاتین پی گرفت. چه گوارا توسط مأمورین سیا و بولیوی اعدام شد و به‌اسطوره‌ای در میان مبارزان انقلابی چپ و کمونیست جهان بدل شد. اما فیدل سال‌های سال حکومت کرد اما هرگز جایگاه محبوبی هم‌چون چه گوارا پیدا نکرد. زندگی فیدل، همواره مملو از فراز و نشیب‌های سیاسی و گاهی خطرناک بود. در توصیف فیدل گفته و نوشته شده است که شخصیت کاریزماتیک و هوش و ذکاوت بالا در کنار خونسرد بودن و در عین حال خود محور بودن و کج خلقی بودن از خصوصیات اخلاقی وی است.

کاسترو، یکی از شخصیت‌های بحث‌برانگیز جهان معاصر بوده است. حامیان او را قهرمان سوسیالیسم، ضدامپریالیسم و بشردوستی و کسی که توانسته استقلال کوبا را در برابر امپریالیسم امریکا حفظ کند، می‌دانند.

در ۳۱ ژوئیه سال ۲۰۰۶، فیدل کاسترو به‌دلیل انجام یک عمل جراحی در روده بزرگ قدرت را به‌طور موقت به برادرش رائول سکاترو واگذار کرد. این اولین باری بود که کاسترو قدرت را موقتاً به فرد دیگری انتقال می‌داد.

فیدل کاسترو که به‌مدت ۴۹ سال قدرت را در کوبا در دست داشت در تاریخ ۱۷ فوریه ۲۰۰۸، از تلاش برای تصدی یک دوره ریاست جمهوری جدید در کشورش منصرف شد و برادر ۷۶ ساله‌اش رائول کاسترو در تاریخ ۲۴ فوریه ۲۰۰۸، جانشین وی شد.

کاسترو، تلاش کرد جامع‌ترین خدمات اجتماعی را در کوبا پیاده کند: آموزش و مراقبت‌های پزشکی کاملاً رایگان، بالاترین میزان با سواد و طول عمر در امریکای لاتین، مقرری برای تمامی سالمندان و از کارافتادگان و ریشه‌کنی بیکاری و بی‌خانمانی به‌کمک زمین‌ها و مسکن‌های عمومی. او سعی کرد کوبا را از حالت صادرات تک محصولی (فقط شکر) خارج کند ولی در این راه چندان موفق نبود.

در باره تاریخ انقلاب کوبا، نوشته‌های متعددی در دسترس است اما آنچه سیمون رید هنری در انقلاب کوبا دنبال کرده است عمیق‌تر و در عین حال انتقادی‌تر است و به‌ویژه به همکاری‌های نزدیک چه گوارا و فیدل کاسترو انگشت گذاشته است. رابطه تنگاتنگ و همکاری سیاسی چه و فیدل از معدود رابطه‌های مستحکم رفیقانه در دنیای سیاسی دهه شصت میلادی است. بر اساس نوشته سیمون رید هنری، استحکام رابطه چه و فیدل نظیر ارتباط روشنفکری و تزلزل‌ناپذیر مارکس و انگلس است.

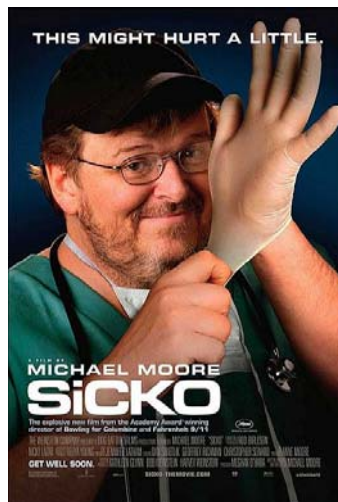
هر چند که ارتباط سیاسی و رفیقانه در دنیای سیاسی ناپایدار است و از این روی چشم‌اندازی که رید هنری از این ارتباط بیان می‌کند حائز اهمیت است.

ارزش رابطه چه و فیدل فراتر از همکاری‌های سیاسی بوده است. آن‌ها حتی در خصوصی‌ترین موضوعات هم همفکری داشته‌اند.

سیمون رید هنری، در یادداشت خود اشاره می‌کند که فیدل همواره درباره ارتباطش با چه سکوت اختیار کرده است و تمایل به شرح این ارتباط هم ندارد. اما در هر حال شعله مشتعل این ارتباط رو به خاموشی رفت.

آنچه که روشن است این که چه و فیدل درباره وضعیت واقعی کوبا و تئوری سوسیالیسم اختلاف نظر داشته‌اند. اما هر دو برای برقراری سوسیالیسم از اهرم‌های مبارزه سیاسی انقلابی و مسلحانه استفاده برده‌اند.

همزمان گفته شده است که آن‌ها درباره آینده سوسیالیسم در کوبا نیز اتفاق نظر نداشته‌اند. چه گوارا در پی انقلاب‌های دیگری در گوشه‌هایی از این جهان بود و فیدل جذب سوسیالیسم روسی شد. اما در نظریه هر دو انقلابی امریکای لاتین، در حرکت به سوی سوسیالیسم پتانسیل بالایی داشت و شاید این فکر عامل خاموشی شعله مشتعل رابطه آن دو شد.



برای دیدن فیلم سیکو، به‌لینک زیر مراجعه فرمائی: <http://bit.ly/1cVPxbF>

«Sicko Documentary»، فیلم مستندی از مایکل مور درباره سیستم بهداشت و درمان امریکاست. این فیلم، نخستین بار در سال ۲۰۰۷ اکران شد. مور در این فیلم، سیستم بهداشت و درمان امریکا را به کشورهای چون انگلستان، فرانسه، کانادا و حتی کوبا مقایسه کرده و آن‌را به شدت به چالش می‌کشد.

در فلم سیکو، شهروندان امریکائی برای دریافت خدمات رایگان به کوبا سفر کرده‌اند و تفاوت هزینه‌های بهداشت و درمان امریکا را با کوبا لمس می‌کنند. نکته حائز اهمیت آن‌جاست که این افراد قهرمانان ملی امریکا هستند که در واقعه تروریستی یازدهم سپتامبر و فروریزی برج های دوقلوی جهانی در نیویورک، امدادسانی کرده‌اند و علت اصلی بیماری آن‌ها نیز صدمات ناشی از این امدادسانی بوده است.

مور نشان می‌دهد که اگرچه دولت امریکا مدعی استفاده از سیستم سرمایه‌داری آزاد برای بهداشت و درمان است، ولی تجارب موفق نیز در سیستم دولتی (به‌خصوص در اداره سامانه بهداشت و درمان زندان‌ها) دارد که باید آن‌را به‌کل جامعه امریکا تعمیم دهد.

این سیستم بهداشتی در دولت فیدل کاسترو، قادر به ارائه خدماتی برابر با دیگر کشورهایی است که از لحاظ سیستم سرمایه‌داری و تجهیزات پیشرفته هستند. متخصصان یکی از دلایل این موضوع را تمرکز زیاد کوبا بر پیشگیری عنوان می‌کنند.

دلایل دیگر آن‌ها این است که مراقبت‌های بهداشتی رایگان، به‌کوبائی‌ها این اجازه را داده که بتوانند به‌سرعت پزشک را ملاقات کنند و بیماری را قبل از این که نیاز به‌کارهای پرهزینه داشته باشد، درمان کنند.

این سیستم کوبا در مستند مایکل مور با نام SiCKO هم ستوده شده است. این فلم‌ساز امریکائی، در این مستند سعی داشت نشان دهد مراقبت‌های بهداشتی در امریکا بیش‌تر به‌نفع بیمه و شرکت‌های داروسازی عمل می‌کند تا بهداشت عمومی. برای اثبات این موضوع، مایکل مور با گروهی امریکائی به کوبا سفر کرد.

این گروه افرادی بودند که در جریان حادثه ۱۱ سپتامبر به‌عنوان داوطلب کار کرده بودند و از مسائل بهداشتی اتفاق افتاده در آن زمان، ناراضی بودند. هدف از نمایش این فلم در سالن‌های نمایش امریکا نشان‌دادن این واقعیت بود که درمان‌هایی که امریکائی‌ها با فقدان آن روبه‌رو هستند در کوبا به راحتی در دسترس و رایگان است.

کوبا بر اساس آمارهای اعلام شده از سوی سازمان جهانی بهداشت، در شرایط برابری با امریکاست. میانگین امید به‌زندگی برای هر کوبائی ۷۷/۲ سال و برای هر امریکائی ۷۷/۹ سال است.

بر همین اساس، تعداد کودکانی که قبل از تولد ۵ سالگی‌شان فوت می‌شوند در کوبا ۷۷ نفر از هر هزار نفر و در امریکا ۸ نفر از هر هزار نفر است. ارقام سازمان جهانی بهداشت، همچنین حاکی است در حالی که کوبا تنها ۲۲۹ دلار در سال برای هر فرد هزینه می‌کند، امریکا مجبور است حدود ۲۹ برابر این رقم، یعنی ۶۰۹۶ دلار برای هر فرد در سال هزینه کند.

تعداد پزشکان کوبائی ۷۳ هزار نفر، یعنی دو برابر سرانه پزشکان امریکاست. به‌همین دلیل در سال‌های اخیر، این کشور ۱۵ هزار پزشک خود را در مقابل تامین سوخت ضروری برای کار به ونزویلا فرستاده است.

در حالی که کوبا سیستم مراقبت‌های بهداشتی خود را یکی از موفقیت‌های انقلابی فیدل کاسترو که در سال ۱۹۵۹ انجام شد می‌داند، منتقدان دولت کوبا معتقدند مراقبت‌های بهداشتی و دیگر منافع اجتماعی از هزینه آزادی سیاسی به‌دست آمده است.

گیل رید، تهیه‌کننده مستند Salud درباره کوبا می‌گوید: هنوز این کشور نمونه خوبی برای کشورهای توسعه یافته‌ای است که نمی‌توانند از عهده هزینه‌های بالای درمان‌های پزشکی بر بیایند و می‌توانند با پیشگیری از لحاظ اقتصادی بسیار مفید عمل کنند.

دکتر دیوید هیکی، جراح پیوند اعضا در بیمارستان بیوموند در دوبلین می‌گوید: کوبا یک رهبر جهانی در مراقبت‌های بهداشتی بر پایه پیشگیری‌های پزشکی است و این جالب است که فردی از غرب بیاید تا شاهد دستاوردهای این کشور

باشد. او تأکید می‌کند که نمی‌تواند چیز جدیدی به پزشکان کوبائی آموزش دهد زیرا آن‌ها خود انواع جراحی‌های پیوند اعضا را انجام می‌دهند.

ده‌ها سال پیش تحریم امریکا علیه کوبا، باعث شد آن‌ها به‌صنعت زیست مولکولی دست یابند که موجب تولید داروهای جدیدی برای پیش‌گیری از رد پیوند عضو می‌شود. این کشور، همچنین اولین تولیدکننده واکسن مننژیت B جهان است که هم اکنون با وجود در اختیار قرار گرفتن آن در کشورهای جهان سوم هنوز اروپا و امریکا مجوز قانونی برای استفاده از آن ندارند.

کوبا از ۱۱ میلیون نفر با بودجه‌ای یکسان مراقبت می‌کند و مراقبت‌های بهداشتی بهتری در مواردی همچون امید به‌زندگی، کاهش مرگ و میر نوزادان و افزایش میزان واکسیناسیون اعمال می‌کند.

این مطلب را با نقل‌های قوی از چهگوارا، به‌پایان می‌برم. در این میان نامه وداع چهگوارا به فیدل کاسترو جالب و خواندنی و تايخی است: «در این لحظه خاطرات زیادی به سراغم می‌آید، مثلاً خاطرم هست زمانی که تو را در خانه ماریو آنتونیو ملاقات کردم، وقتی پیشنهاد کردی که به سازمان ملحق شوم برای تدارک امور، در دسرهای زیادی پیدا کردم.

یک روز از ما پرسیدند که در صورت مرگ شما به چه کسی باید اطلاع دهیم، اول از این مطلب خیلی ناراحت شدیم اما بعد متوجه شدیم که بالاخره این حقیقتی است که باید قبول کنیم، در انقلاب انسان یا پیروز می‌شود یا می‌میرد و خیلی از رفقا هم در این راه جان دادند.

امروز دیگر این مسائل آن‌قدر مهم نیست، چون ما بزرگتر شده‌ایم و حقیقت هم تکرار شده، به هر حال فکر می‌کنم که وظیفه خود را نسبت به انقلاب کوبا در خاک خودش انجام داده‌ام و اکنون از شما و سایر رفقا و مردم شما که قبلاً متعلق به من بودند خداحافظی می‌کنم.

بدین ترتیب، رسماً از سمت خود به‌عنوان رهبر ملی حزب، درجه سرگردی در گروه و شهروندی کوبا استعفاء می‌دهم...» (از نامه چه به کاسترو) چهگوارا می‌گفت:

«دستم بوی گل می‌داد، مرا به‌جرم چیدن گل محکوم کردند اما هیچ‌کس فکر نکرد شاید من شاخه گلی کاشته باشم! یک انقلابی واقعی همان جایی خدمت می‌کند که به‌او احتیاج است!»
سانتا کلارا بنای یادبودی به‌افتخار او ساخته شده است. وی پیروزی‌های شگرفی در این شهر در جریان جنگ‌های انقلابی کوبا آفریده بود.



فیدل کاسترو، گفته است:

«در زندگی از دو خبر خیلی ناراحت شدم. یکی خبر مرگ مادرم و دیگری خبر مرگ چه گوارا».

در هر صورت من شخصا، هرگز پرو روس و پرو چین و ضدامپریالیسم (ضدامپریالیسم بودن مترادف ضدکاپیتالیست بودن نیست) نبودم و نیستم و مستقیما افکار و اهداف سیاست‌های مارکس و انگلس و بیش از همه نحوه فعالیت پراتیکی انترناسیونال اول را می‌پسندم اما با این وجود، به‌نیروها و شخصیت‌های انقلابی و مقاومتی چون «فیدل کاسترو»، احترام خاصی قائم به‌خصوص که در پیش‌برد اهداف سیاسی و اجتماعی خود بسیار پیگیر و مصمم هستند از این‌رو، مرور تجارب زندگی سیاسی و اجتماعی آن‌ها برای هر فعال سیاسی کمونیست امری مهم و ضروری است.

سه‌شنبه نهم آذر [قوس] ۱۳۹۵ - بیست و نهم نومبر ۲۰۱۶

یادداشت:

ما همیشه به این اصل باورمند بوده و جهت تطبیق آن رزمیده ایم که حین بررسی شخصیت و نقش انسانها در تاریخ، می‌باید با آنها به مثابه انسان و در بستر تاریخ برخورد نموده، از "اسطوره سازی" و "شیطان سازی" آنها خودداری ورزید. چنین طرز دیدی به ما می‌آموزاند که انسانها بدون استثناء در کنار کار مثبت، می‌توانند مصدر کارهای منفی نیز باشند. برخورد تاریخی با آنها به آن معناست که هم از نکات مثبت زندگانی آنها می‌باید با امانتداری کامل یاد نموده تجلیل به عمل آورد و هم نکات منفی زندگانی آنها را با شجاعت انقلابی به باد انتقاد گرفته، ضمن آن که با چنین نگرشی اصل "معصومیت" را در یک بررسی مادی تاریخی می‌باید از اساس منتفی ساخت، با نقد آگاهانه و دقیق راه تجربه آموزی مثبت را از زندگانی افراد نیز می‌شود هموار ساخت.

با حرکت از همین موضع به خود حق می‌دهیم بنویسیم:

ما ضمن آن که به مبارزات انقلابی "کاسترو" احترام عمیق خود را ابراز می‌داریم و ایستادگی وی را مقابل امپریالیسم جنایتگستر امریکا، امری ستودنی و آموزنده می‌دانیم، علاوه از این که مواضع ایدئولوژیک وی را حین انشعاب در جنبش بین‌المللی کمونیستی که چیزی جز مبارزه و انتخاب بین "روزیونیزم" و "مارکسیزم لنینیزم" نبود، قابل انتقاد می‌دانیم، با صراحت اعلام می‌داریم که حمایتش از رژیم مزدور و جنایتکار وابسته به روس در افغانستان، که گذشته از قتل عام بیش از یک میلیون افغان، من جمله هزاران کمونیست پاکباز، کشور ما را به تباهی سوق داده، دو دسته به کام امپریالیسم و ارتجاع هار مذهبی انداخت، لکه سیاه ننگینی است بر دامن شخص "کاسترو" و حزب کمونیست "کوبا" که نه می‌شود از آن دفاع کرد و نه هم کسی حق دارد آن را کتمان نموده، معکوس و منقلب جلوه دهد.

اداره پورتال AA-AA